

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال سوم شماره ۲۴ - شهریور ۱۳۷۶

سراب استحاله

پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری ایران که در چارچوب نظام دیکتاتوری فاشیستی ولایت فقیه و حذف ۲۳۴ تن از نامزدهای انتخاباتی صورت گرفت، بازتاب‌های متفاوتی در محافل داخلی و خارجی ایران داشته است.

در عرصه داخلی طیف وسیع استحاله‌گران یعنی همان محافل، جمعیت‌ها، احزاب، سازمان‌ها و عناصر خودفروش و مذبذبی که در دوره هشت ساله ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی جنجال و گرد و خاک عظیمی در حمایت از سیاست‌های رئیس جمهور لیبرال و میانه‌رو اسلامی که گویا مدافع تحولات «مدنی و دموکراتیک» در ایران بوده و تنها او بود که می‌توانست «سعادت و خوشبختی، رفاه نسبی و سرانجام مردم‌سالاری» برای اکثریت شهروندان ایرانی به ویژه زنان ایرانی به ارمغان بیاورد، بیا کردند، مجدداً با روی کار آمدن آخوند عمامه به سر آقای خاتمی که به قول مجله اکونومیست قیافه مطبوعی دارد و عینک‌های آخرین مدل می‌زند، فرصت را غنیمت شمرده با بیرق آشتی ملی و «جامعه مدنی» به میدان آمده‌اند. این محافل ورشکسته پیروزی خاتمی در انتخابات اسلامی را نقطه عطفی در تحولات دموکراتیک و «مردم‌سالاری» آتی ایران به شمار آورده، وی را تافته‌ای جدا بافته از رژیم که مخالف سانسور و اختناق و سرکوب است، تبلیغ می‌کنند. از مصاحبه سیدخاتمی با روزنامه زن که در آستانه انتخابات صورت گرفت، به عنوان سندی در دفاع از حقوق زنان ایران مدد می‌گیرند و چنان حمایتی از این ملای مارخورده اما نمکین و خنده‌رو به عمل می‌آورند

ادامه در صفحه ۲

رهنمائی کی توانی

ای که ره را خود ندانی

روشنفکران همه متعهدند، روشنفکری به رژیم شاه تعهد داشت و برای استحکام نظام ستمشاهی با ساختن حزب رستاخیز ارکان استبداد و وابستگی را تقویت می‌کرد و روشنفکری نیز بود که برای خدمت به مردم و رساندن پیام خویش به آنها جان می‌باخت تا ارزش باورهای خود را به قضاوت بگذارد. این روشنفکر اخیر نیز متعهد بود. تعهد یکی به ضد خلق و ضد انقلاب و دیگری به خلق و انقلاب بود. روشنفکر به کار فکری می‌پردازد و با کار فکری سروکار دارد. روشنفکرانی هستند که خروار خروار می‌آیند و می‌روند و روح مردم از وجودشان با خبر نمی‌شود و بر عکس روشنفکرانی هستند که به مردم فکر می‌کنند، به انسانیت، به زحمتکشان و برای آنها پیامی دارند. آنها برای جامعه انسانی مبارزه می‌کنند و از سختی راه که از عقربهای جرار فراوان است واهمه‌ای به خود راه نمی‌دهند. این روشنفکران چشمه الهام خود را در میان نیرو و استعداد های لایزال خلق جستجو می‌کنند و از آن سیراب می‌شوند و احترام مردم را نیز بدنبال دارند. آنها همواره برای مردم حاوی پیامهای امیدبخش اند و آنها را در تاریکی راهی که می‌روند چراغی در دست

خواهند بود. این اساتید آثاری جاودانی خلق می‌کنند که غبار گذشت زمان نمی‌تواند زیبایی وصف ناپذیر را از صفحات آن بزدايد. آنها زندگی را با تمام تراوت و امید و قدرت آن و بفتح انسان ترسیم می‌کنند. روشنفکری که فکر شهرت و پول باشد و دکان هنری و یا فرهنگی علم کند تا با رژیم همدست شود، جدائی سیاست را از هنر و فرهنگ تبلیغ کند و فقط برای اینکه سری در سرها پیدا کند چون از منافع حقیر خصوصی حرکت می‌کند، بزودی ریشه‌الهامش خشک می‌شود و راه فنا در پیش می‌گیرد و با هر رنگ و روغنی که خود را آرایش دهد باز مردم وی را خواهند شناخت و دوری وی را از خود حس خواهند کرد. در رژیم جمهوری اسلامی نیز نظیر رژیم شاه از این روشنفکران ابن‌الوقت کم نداریم که برای منافع شخصی خود با امام "راحل" بیعت می‌کنند. نمی‌خواهند به سیاست یعنی با سرنوشت میلیون‌ها مردم کشورشان کاری داشته باشند و سستی و بی‌عملی و پوسیدگی اندیشه‌های خود را که مظهر فرومایگی، تحقیر جمع، حفظ خود، اندیشه به منافع حقیر شخصی است با یک جمله که فرهنگ را با ادامه در صفحه ۳

رقابت امپریالیستها بر سر منابع انرژی در آسیای میانه

مقاله که از نظر شما می‌گذرد از جانب خوانندگان افغانی "توفان" برای ما ارسال شده است که استخراجی از نشریات افغانی است. "توفان" این مقاله را با قدری تغییر بعلت مهم بودن اطلاعات آن، منتشر می‌کند تا خوانندگان "توفان" نیز در جریان تحولات منطقه قرار بگیرند.

منابع مورد استفاده مقاله عبارتند از:

هفته نامه Far Eastern Economic Review چاپ هنگ‌کنگ، روزنامه لوموند چاپ پاریس، روزنامه اندپندنت چاپ انگلستان، روزنامه الحیات چاپ لندن و نیویورک تایمز چاپ آمریکا. بازیکنان این رقابت عبارتند از: شرکت Unocal که مرکز آن در کالیفرنای آمریکاست، شرکت بریداس که کنترل آن در دست سرمایه‌داران آرژانتینی است که بدلائل مالیاتی و حقوقی دفتر مرکزی آن در ویرجین آیلند (وابسته به انگلستان) است. در کنار آنها باید از طالبان و ربانی در افغانستان، پاکستان، ایران، ترکیه، ترکمنستان، ازبکستان، عربستان سعودی، هندوستان، چین، روسیه، اسرائیل، آمریکا، ژاپن، انگلیس یاد کرد. موضوع رقابت: تسلط بر منابع نفت و گاز آسیای میانه و دریای خزر و انتقال آن به بازار جهانی است. قربانیان: افغانستان، جمهوری آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان.

شرکت‌های آمریکایی گمان می‌کردند که بلگرونی «تیل» را نادیده موزه را از پاکشیده است (هنوز چاه را نکرده منار را دزدیده است) و اقدام بریداس را بسیار خوش‌بینانه و ناشی از عدم شناخت آن در منطقه می‌دانستند. در ژانویه ۱۹۹۳ بریداس امتیاز تفحص و استخراج ذخیره بسیار بزرگ یشر را در منطقه دولت‌آباد

ادامه در صفحه ۴

درست در زمانی که شرکت آمریکایی CHEVRON مصروف بررسی زمینه‌های یک سرمایه‌گذاری بزرگ به ارزش ۵ میلیارد دلار در قزاقستان بود، در سال ۱۹۹۲ رئیس شرکت نفتی بریداس دکتر کارلوس بلگرونی Carlos Bulgheroni موفق شد که امتیاز پالایش و کشیدن یا تفحص و استخراج و صدور نفت و گاز را در چند ذخیره بزرگ ترکمنستان به دست بیاورد.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

سرآب...

که حتی خود رئیس جمهور پیروز این دوره از این همه کرامت و تعریف و تمجید انگشت به دهان شده است. شک نیست این گروه‌ها که سال‌هاست ساز استحاله را کوک کرده‌اند، نقش بلندگوی تبلیغاتی رژیم تروریست و آدم‌خوار جمهوری اسلامی را ایفا می‌کنند و هنری سیاسی جز خراب‌کاری و مسموم کردن فضای سیاسی ایران و هم‌رکاب شدن با رژیم اسلامی بر علیه کارگران و زحمتکشان ایران نداشته و ندارند. اینان بی‌شرمانه با تبلیغات زهرآگین خود ترورهای عناصر اپوزیسیون در خارج را تنها به جناح حزب‌الله و یا تندرو نسبت داده و برنامه و اهداف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هاشمی رفسنجانی را مغایر با اعمال تروریستی و تیرگی روابط با غرب تئوریزه می‌کردند. از سیاست «سردار سازندگی» ایران در عرصه ملی و بین‌المللی سرسخته دفاع کرده، در مقابل، اعتصابات و شورش‌های مردمی را به عنوان اعتراضاتی کور، خطرناک و مغایر تمدن تقبیح نمودند. حال با پیروزی خاتمی در انتخابات و در حمایت و قیچانه از وی و مشروعیت دادن به رژیم ضدانسانی جمهوری اسلامی از یکدیگر سبقت می‌گیرند و چه غوغایی که به پا نکرده‌اند. توگویی که مردم تشنه آزادی و عدالت اجتماعی ایران میان آلت‌رناتیوهای خوب و خوب‌تر، خوب‌تر را انتخاب کرده و خاتمی نماینده به حق آن است. این دوره گردانان سیاسی حتی بی‌شرمی و وقاحت را به جایی رسانده‌اند که هم‌زیستی دموکراسی با ولایت مطلقه فقیه را ممکن دانسته و مردم را با بیعت با دایناسورهای اسلامی دعوت می‌کنند. در همین رابطه آقای محسن حیدریان یکی از توده‌ای‌های سابق، خدمتگزار نظام ولایت فقیه، چپ ضدکمونیست و «ایران‌گرای» دواتشه که این روزها در حزب دموکراتیک مردم ایران به رهبری آقای بابک امیرخسروی قلم‌فرسایی می‌کند در شماره مورخ ۱۶ خرداد سال جاری نیمروز در مقاله‌ای تحت عنوان «پیروزی شگفت‌انگیز خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری به چه معناست» با افتخار از دفاع قاطعانه خود از کاندیداتوری خاتمی و رأی دادن به وی در انتخابات یاد می‌کند و همزمان به تقبیح کلیه احزاب و گروه‌هایی که دست به تحریم این انتخابات ضد دموکراتیک اسلامی زدند، می‌پردازد؛ بر لزوم پیکار «مسالمت‌آمیز» و سازش با ارتجاع سیاه اسلامی تأکید می‌ورزد.

این شیورچی جمهوری اسلامی که پیروزی خاتمی را دارای اهمیت بسیار در سرنوشت سیاسی کشور و نقطه عطفی برای اپوزیسیون طرفدار مبارزه مسالمت‌آمیز برای استقرار «مردم‌سالاری» تئوریزه می‌کند، شکل‌گیری هرگونه سیستم کثرت‌گرای چپ و راست در سیاست ایران را از درون همین تحولات حاد کنونی کشور و بر پایه پذیرش و تحکیم جامعه مدنی و نهادهای قانونی آن مانند

احزاب سیاسی و مطبوعات و اتحادیه‌های قانونی، امکان‌پذیر می‌داند. این ضدکمونیست دواتشه «در حال حاضر احترام به قانون اساسی جمهوری اسلامی را با همه نارسایی‌هایش تنها چارچوب قانونی مورد پذیرش نیروها و نهادهای جامعه مدنی» تعریف می‌کند، زیرا «این قانون (قانون اساسی-توفان) با آرای اکثریت بسسیار مردم ایران به تصویب رسید». عجب وقاحتی!!

با عنایت به این مطالب است که آقای حیدریان مستانه تعریف تازه‌ای از دموکراسی ایرانی با مختصات جامعه ایران بدست می‌دهد. وی می‌گوید «یکی از این مشخصات دموکراسی ایرانی که در روز دوم خرداد جوانه زد اگر با شکستن جو اختناق و گشایش فضای سیاسی شانس رشد و شکوفایی بیابد از جمله همزیستی آن با ولایت فقیه و روحانیت کشور باید باشد» همان‌جا.

این حضرت آقای استحاله‌چی هرگز به روی مبارک‌اش نمی‌آورد که اگر همزیستی اسلام با آزادی و دگراندیشی و از طرفی دگرگونی نظام مافوق ارتجاعی جمهوری اسلامی امکان‌پذیر بود، آقای هاشمی رفسنجانی این «امیرکبیر و سردار سازندگی» و ملای میانه‌رو ایران می‌توانست با یک فرصت دو دوره‌ای ریاست جمهوری اسلامی حداقل به برخی از مطالبات نیم‌بند اجتماعی مردم ایران پاسخ گوید و راه را برای تحولات بعدی هموار نماید. اما برخلاف تبلیغات زهرآلود شیورچیان استحاله‌گرا، آقای هاشمی نه تنها نتوانست کوچکترین گامی در جهت خواسته‌های عادلانه مردم ایران بردارد بلکه برعکس با سرکوبی خونین کارگران و زحمتکشان و به بند کشیدن نویسندگان و روشنفکران ایران، نشان داد که کمترین نرمشی در مقابل مخالفین و دگراندیشان ندارد و اساساً تضادی با جناح‌های دیگر رژیم اسلامی در سرکوب و خفه کردن جنبش دموکراتیک و مترقی مردم ایران ندارد. دادگاه میکونوس آلمان به درستی ثابت کرد که هاشمی رفسنجانی یکی از رهبران بلندپایه ایران است که حکم ترور مخالفین را صادر کرده است. حال که رهبرانی نظیر خامنه‌ای و رفسنجانی و غیره توسط دادگاه میکونوس قاتل معرفی می‌شوند و بر همه جهانیان نیز روشن می‌گردد که جمهوری اسلامی یک جمهوری ترور و توحش و دشمن دموکراسی و آزادی است، پس مسئله همزیستی دموکراسی ایرانی -البته با مختصات جامعه ایران- با ولایت فقیه دیگر چه صیغه‌ای است؟ مگر آن که ماهیت و سرشت خاتمی را در تضاد با کل نظام جمهوری اسلامی تحلیل کنیم و به قول آن جامعه‌شناس آن‌چنانی، نراقی، «شخصیت خاتمی را با تمام رهبرانی که در ۱۸ سال گذشته داشته‌ایم فرق بگذاریم»

اما بر هیچکس پوشیده نیست. آقای خاتمی یکی از فرزندان مؤمن نظام جمهوری اسلامی است. او از صافی‌های متعدد و پیچیده‌ای عبور کرده تا به ایم مقام نائل آمده است. وی هرگز مخالفتی با سرکوبی

دگراندیشان، زندانی کردن و شکنجه و تیرباران هواداران کمونیست و انقلابی و مترقی نداشته است. خاتمی همچون دیگر رهبران رژیم اسلامی بقایش را در ادامه جنگ بی‌حاصل و ارتجاعی با عراق می‌دید و در این رابطه کمتر از سایر رهبران اسلامی عمل نکرده است. او فتوای قتل سلمان رشدی را تأیید کرد و از ترور مخالفین در خارج نیز بی‌خبر نبوده و نیست. خاتمی هرگز خواهان جدایی دین و آموزش مذهبی از دولت نبوده و او کاملاً آگاه است که چنین تحولی منجر به مرگ رژیم جمهوری اسلامی خواهد شد. آقای خاتمی از زنان تا آن حد دفاع می‌کند که اسلام و شرع صلاح می‌داند و آزادی پوشش، الفای تعدد زوجات، برابری شغلی و تحصیلی و غیره نه در خواست و نه در توان روحانیونی نظیر خاتمی‌هاست. بنا بر این خاتمی نه تنها تفاوت ماهوی با دیگر رهبران اسلامی ندارد بلکه عنصری است در لباس لیبرالیسم اسلامی که از کل نظام قرون وسطایی جمهوری اسلامی دفاع می‌کند و باید مجری اوامر رهبر خامنه‌ای و رئیس شورای تشخیص مصلحت نظام هاشمی رفسنجانی، باشد. عموم مردم دربند ایران سال‌هاست که با تجربه شخصی خود پی برده که هیچ یک از جناح‌های رژیم اسلامی خواست خواست و توان پاسخ‌گویی به مطالبات دموکراتیک و حق‌طلبانه آنها را نخواهد داشت و معضلات اقتصادی -اجتماعی جامعه ایران در چارچوب رژیم واپسگرا و عقب‌مانده اسلامی قابل حل نخواهد بود. رأی اعتراضی مردم به خاتمی و دهن‌کجی به جناح ناطق نوری این توهم را برای مثنی استحاله‌گر بوجود آورده که گویا خبری است و اکنون زمان آشتی «دموکراسی ایرانی با ولایت فقیه اسلامی» فرا رسیده است و مردم را به بیعت با جمهوری تروریست اسلامی دعوت می‌کنند.

پایان کلام این که اتوپی استحاله برآورده شدنش نه در حال و نه در آینده هرگز ممکن نخواهد بود، آرزویی که بر نیروی لایزال کارگران و زحمتکشان متکی نیست و رشد و تکامل نیروهای سیاسی و طبقاتی آن را تقویت نمی‌نماید.

این ادعا که از راه صلح و آشتی ملی، بدون رنجاندن کسی، بدون برانداختن حاکمیت عمیقاً ارتجاعی و قرون وسطایی حاکم و بدون مبارزه شدید طبقاتی که به پایان خود رسیده باشد، یعنی بسج و سازمان‌دهی میلیون‌ها توده لگدمال شده و محروم، می‌توان از لحاظ آزادی‌های سیاسی و اجتماعی به بهبودهای کم و بیش جدی نائل آمد، سرابی بیش نیست و آب در هاون کوبیدن است. تنها با سرنگونی کل نظام جمهوری اسلامی و تشکیل حکومت کارگران و زحمتکشان است که می‌توان به کلیه مطالبات پایه‌ای و انسانی وسیع‌ترین توده‌های مردم ایران پاسخ داد. راه‌های دیگر فریبی بیش نیست و محکوم به شکست است. □

رهنمایی کی...

سیاست کاری نیست توجیه می‌کند. بدتر از آنها کسانی هستند که این بی‌عملی و بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت میلیون‌ها ایرانی را با وجود ارتجاع مذهبی و تیغ تیز تهدید جمهوری اسلامی تأیید می‌کنند. خوشا که سعیدی سیرجانی برای حفظ حقیقت جان داد و از توصیه این دلقکان نیاموخت و از رنج شنیدن این اندرزها رهائی یافت. کار حمایت از روشنفکران آرایشگر رژیم به جایی رسیده که توگوئی باید به سعیدی سیرجانی، سعید سلطانپور، فرج سرکوهی؛ بهرام بیضائی و صدها و هزاران روشنفکر دیگر که ننگ همکاری مستقیم و غیر مستقیم را با رژیم جمهوری اسلامی نیز یافتند انتقاد کرد که چرا سر قبر امام نرفته و یا با خامنه‌ای بیعت نکرده‌اند. این عمل چقدر نفرت انگیز است و مسلماً از دیدگاه مردم هشیار ایران پنهان نمی‌ماند. این روشنفکران نان به نرخ روز خور هنرشان در خدمت ارتجاع سیاهی است که خون مردم کشور آنها را در شیشه کرده است و به چیره دستی این هنرمندان نیاز دارد تا از چهره کریه آنها فرشته زیبا روی و نیک سیرتی بسازد که در کار فریب مردم مدبرتر عمل کند، تا چهره آنها را رنگ هنر دوستی و هنر پروری بزند. این روشنفکران نمادهای دناث هستند و باید از طرف مردم شناخته شوند. چرا مردم باید احترام این دغلکارانی را که حتی برخی از آنان مردم را از پرداختن به کار سیاسی منع می‌کنند مورد حمایت قرار دهند و آنها را از خودشان بدانند. چرا باید مردم برای این عده ارزشی قایل باشند که نسبت به سرنوشت مردمشان علاقه‌ای ندارند و فقط با تمام امکانات مادی و معنوی کشور ایران صرفاً به کار حرفه خویش می‌پردازند و بریش آنها که در راه سعادت این مردم جان دادند و یا آواره جهان شدند می‌خندند. آیا واقعاً این کار مفیدی است که ثابت کنیم تهدید دشمن، موجب توجیه عافیت طلبی است؟ پس جواب صدها هزار انسان شایسته‌ای را که برای آزادی، انسانیت جان دادند چه باید گفت؟ و سرانجام وظیفه پدران و مادران نسبت به پرورش و آموزش فرزندان‌شان چیست؟ کدام نمونه را باید برای آنها تبلیغ کنند و چون سرمشق بستانند؟ آیا باید به خفت تن در داد یعنی در کثافات و زباله‌های عادی کاوش کرد و نتوانست چیزی جز حقایق مبتذل پیدا کرد که ثابت کنند فقط بشریت پست، احمق و بی‌شرف وجود دارد و نسل آتی ما باید به این بشریت تاسی جوید و گلیم خود را از آب بدر آورد. و کاملاً و همیشه تابع شرایط مادی خارجی بوده و نان را به نرخ روز بخورد، از عطر و کراوات و ودکا به ریش و یقه و شربت گلاب پناه برد، از دست دادن با زنان پرهیز کند، در آثارش از آنان سخن نگوید که چون به گوشه قبای جمهوری بربرمنش اسلامی برمی‌خورد؟ چون که

هدفش خلق یک اثر است محدودیتهای جمهوری اسلامی را با جان دل و سرافرازی بپذیرد و خود را تا می‌تواند سانسور کند تا شیرینی یال و دم و اشکمی خلق گردد که معلوم نیست سودش به چه کسی باید برسد. معلوم نیست که سرانجام در یک نظام مستبد، روشنفکر تا به کجا حق دارد مشاطه گر رژیم باشد و اجازه دهد از وجودش هرگونه که خواستند استفاده کنند؟ اگر شرکت در دعای کمیل و نماز جمعه، سر قبر آقا، سینه زدن و... قابل توجیه است، چرا دخیل بستن، و از امدادهای غیبی سخن گفتن و فیلمی برایش ساختن و از "زیاده‌رویهای" سیرجانی و سلطانپور سخن گفتن قابل توجیه نباشد؟ حتماً باید احترام این دگرانیشان را داشت! اگر معترض سانسور نیست و از فرج سرکوهی دفاع نمی‌کند مورد ایراد نیست، چون وی نمی‌خواهد در خلق آثار هنریش وقفه ایجاد گردد! اگر با رژیم مماشات می‌کند و از موقعیت جهانی خود برای انتقاد و رفع سانسور و خفقان سود نمی‌جوید مهم نیست زیرا هنر، حرفه‌ای در خود است و آنرا با سیاست و محیط اطرافش کاری نیست! چقدر روشنفکران فاشیست که با هیتلر همکاری می‌کردند دوران‌دیش بوده‌اند و می‌دانسته‌اند که در ایران عتترانی پیدا می‌شوند تا از دناث آنها حمایت کنند و آنرا با اختناق حاکم توجیه نمایند. این درست است که انسانها همگی از درجه قوت واحدی برخوردار نیستند و بیکیسان از موهبت شجاعت و شهامت لبریز نمی‌باشند و بهمین جهت نیز باید به آنها به فراخور حالشان برخورد کرد و نه اینکه از آنان قهرمان ساخت. ولی آنانکه از نقاط ضعف اسطوره می‌سازند و در مدحش قلم می‌زنند آدمهای زبون و حقیری هستند که نبودشان باعث تاثر کسی نیست. نگاهی به "کیهان لندنی" و "راه آزادی" بیفکنید تا ایران پرستان اسلام‌دوست را که مشاطه گر رژیم شده‌اند بشناسید. چقدر این روشنفکران و بویژه مدافعین مضحک آنها در خور ترحم‌اند. آنهم در جامعه‌ای که حتی همدستان سابق رژیم نظیر نهضت آزادی، حزب ملت ایران، سروش، دکتر پیمان و سحابی‌اش به غرغر کردن مشغولند و صدمه از استبداد حاکم را به جان خریده‌اند.

این هنرمندان نمی‌خواهند با سیاست کاری داشته باشند و هنر خود را در خدمت اجتماع قرار دهند. عباس معروفی، پناهنده خبر ساز و معروف سیاسی که با اسکورت پلیس آلمان جلسه سخنرانی برگزار می‌کند و هوادار جمهوری اسلامی است، پیامش به جوانان این است که در کار سیاست چون کار ببر و از دهاست دخالت نکنند و بگذارند که سیاست در دست آخوندها باقی بماند. حال اگر این آقا صد تا جایزه بموقع هم، از دستان پاک یا ناپاک، از آلمانها یا غیر آلمانها بگیرد چه ارزشی دارد و چه گلی را به سر مردم ایران زده است و

درس آموزنده‌ای به نسل جدید ایران داده است؟ مگر منحیم بگیرن تروریست معروف جایزه نگرفت؟ حال اگر وزارت امور خارجه آلمان، با همان روش فریبکارانه‌ی بورژوائی دفاع از آزادی عقاید و بیان، تمام مخارج مجله‌اش را هم از طریق درج آگهیهای دولتی (Deutsche Welle) بدهد و خانه "هاینریش بول" را نیز در اختیارش بگذارد و هر روز و هر شب جراید آلمانی را برای مصاحبه‌های نان و آبدار دموکراتیک و پلورالیستی و لیبرالیستی با او بسیج کند که لای پوست پیاز خوابیده باشد، چه دردی را از جامعه ایران دوا می‌کند؟ نویسندگی، فیلمسازی، تاتر، شعر پردازی کار اجتماعی است و خالق آن نیز بهمین نیت قلم می‌زند و یا بازی میکند و به خلق اثری می‌پردازند. روشنفکر خودپرست می‌خواهد که اثر شخص وی مورد توجه قرار گیرد، شخص وی مشهور شود، شخص وی پول در آورد، سری در سرها پیدا کند و همین و بس. پاره‌ای از روشنفکران دیگر به انسانها، به مردمشان علاقه دارند و می‌خواهند پیامی برای اجتماع داشته باشند، وظیفه رهنمایی را بهعهده گیرند و راه را بنمایند. این نوع خالقین اخیر باید دردهای اجتماع و مردم کشور خود را بشناسند تا بتوانند برای آن راه حل ارائه دهند. این روشنفکران با زندگی مردم عجین می‌شوند و از مضمون آن کسب فیض می‌کنند و آنوقت خود نیز باید روشنفکر نمونه برای نسل جدید و برای مردم کشورشان باشند. ادبیات و بمفهوم وسیعتر فرهنگ، باید هدفمند باشد. لنین در بحثی با ماکسیم گورکی بیان کرد: "برای اینکه حالا انسان دیگر سلطان روی زمین نیست، بلکه برده و غلام زندگی است. غرور خاصه اشرف مخلوقات را از دست داده زیرا در برابر حقایق سر تعظیم فرود آورده است، اینطور نیست؟ از حقایقی که خود درست کرده است نتیجه‌گیری می‌نماید و بخود می‌گوید: این قانون تغییر ناپذیر است... و هنگام پیروی از این قانون توجه ندارد که در راه آزاد و خلاقه‌ی زندگی خود، در راه مبارزه برای این حق که چیزهای کهنه را درهم شکند و چیزهای نوئی ایجاد نماید سدی نهاده است. بله دیگر او برای زندگی مبارزه نمی‌کند، بلکه فقط خود را با آن منطبق می‌نماید... آیا نباید هدفی برای مبارزه داشته باشد؟ آن ایده‌آل‌هایی که بخاطر آنها انسان بتواند به کارهای خطیر و فداکاریهای مهمی دست بزند کجاست؟ کو؟ بهمین دلیل است که انسان این قدر بیچاره شده است و زندگی فلاکت باری دارد. برای همین است که روح خلاقیت در او تا این حد ناتوان و زبون گردیده است... عده‌ای نادانسته و کورکورانه در تپکاپوی چیزی هستند که بروحشان الهام گردد و ایمان مردم را نسبت به آن‌ها برانگیزد و اغلب بدان سمتی که همه چیزش ابدی است و مردم را متحدمی‌سازد، جایی که خدا ادامه در صفحه ۴

رهنمایی کی...

وجود دارد رو نمی‌آرند... مسلماً آنها تیکه در راه وصول حقیقت اشتباه می‌کنند هلاک می‌شوند. بگذار هلاک شوند نباید مانع آنها شد. تاسف خوردن برای آنها فایده ندارد. آدم زیاد پیدا می‌شود، منتها اشتیاق و تمایل روح به یافتن خدا مهم است. و اگر در عالم ارواحی یافت شوند که شوق الهی آنها را فرا گرفته باشد خدا با همانها خواهد بود و جانشان خواهد بخشید، اینست جذبه بی پایان بسمت کمال... اینطور نیست؟ و این انسان است که خدای ماست و در مرکز همه تحولات قرار می‌گیرد و موضوع هر اثری است و باید به انسانها و به مردم و به توده خلق چون خدایان واقعی و خالقین واقعی تاریخ نگریست. و لنین ادامه می‌دهد: "حالا این سؤال را از تو می‌کنم، شاید بتوانی جواب بدهی: تو نویسنده‌ای و هزاران نفر آثار تو را می‌خوانند. بگو ببینم به مردم چه یاد می‌دهی؟ آیا فکر کرده‌ای که حق داری به مردم چیزی بیاموزی؟ و آنوقت ماکسیم گورکی به اندیشه فرو می‌رود: "... قطعاً مرگ حتی لذت انتقام گرفتن را هم از انسان سلب می‌کند. واقعاً به مردم چه یاد می‌دهیم؟ آیا چنانکه می‌نمائیم هستیم؟ چه می‌توانیم بمردم بگوییم؟ همانهایی را که از مدتها قبل دیگران می‌گفتند و همیشه هم می‌گویند و مستمع هم دارند و هرگز هم مردم را بهتر از آنچه هستند نمی‌کنند؟ آیا حق دارم این ایده‌ها و مفاهیمی را که خود من با آنها تربیت شده و غالباً هم بدان عمل نمی‌کنم تبلیغ نمایم؟ اگر راهی مخالف آنها اختیار می‌کنم آیا مفهومش این نیست که بحقایق که در وجود من مخمر شده است ایمان ندارم؟ پس باین آدمی که پهلوی من و با من نشسته است چه جوابی به گویم؟"

ادبیات و هنر نوین ایران باید در خدمت رهایی ایران باشد، باید به دوران سرشکستگی و یاس ناشی از شکست انقلاب پایان دهد و در مردم روحیه مقاومت و مبارزه را تبلیغ کند. روشنفکران باید دشمن را به مردم بشناساند و نه اینکه با وی مماشات کنند و خاک به چشمان مردم بریزند. لنین می‌گفت: "اگر بگوئیم هدف ادبیات این است که بانسان کمک کند تا خود را بشناسد، ایمان بخود در او ایجاد کند، میل به حقیقت و مبارزه با پستیها را در وجود او توسعه دهد، بتواند صفات نیک را در آنها بیابد در روح آن رافت، غضب و شهامت را تحریک کرده، با آنها کاری کند تا مردی نجیب، بهروز و قوی شده بتواند حیات خود را با روح مقدس زیبایی ملهم سازد، آیا شما تصدیق خواهید کرد؟ نظر من این است. بدیهی است که کامل نیست، فقط یک طرحی است. با هر چیزی که ممکن است به زندگانی جان تازه‌ای بخشید، آنرا تکمیل بفرمائید! چه می‌فرمائید؟" ماکسیم گورکی پاسخ داد: "... بله تصدیق می‌کنم... وظیفه ادبیات رویهمرفته عبارت است از

تجلیل شخصیت انسان و تلطیف عواطف او..." آنگاه لنین با لحن نافذی وی را مورد خطاب قرار داد و گفت: "می‌بینید که به چه امر بزرگی خدمت می‌کنند؟". ولی روشنفکران زیون مدافع جمهوری اسلامی وظیفه خیانت به انسان را در پیش گرفته‌اند. همین بی‌رنگی روشنفکری است که راه را برای کانونهای فرهنگی همکار رژیم در خارج از کشور باز کرده و عمال سفارت و کنسولگری را به طرف این کانونها جلب کرده و با آنها پنهان و آشکار همکاری می‌کنند و نمونه‌های آن در شهرهای اروپا زیاد شده است. "توفان" نخستین نشریه‌ای بود که ماهیت این کانونها را بزیر سؤال برد و هشیاری اپوزیسیون را در برخورد به آنها طلبید. سیاست این کانونهای فرهنگی بودار، سیاست زدائی و تبلیغ به نفع فرهنگ پروری رژیم است و حتی برخی از گردانندگان آنها را "پناهندگان سیاسی" تشکیل می‌دهند. مسئولیت ایجاد چنین وضعی را همان روشنفکرانی دارند که مظاهر فرومایگی و دناات‌اند و "توفان" از افشاء آنها خسته نخواهد شد. □

رقابت امپریالیست‌ها...

در شرق ترکمنستان به دست آورد و یک سال بعد با صرف هزینه‌ای نزدیک به ۴۰۰ میلیون دلار ذخیره کیمار در غرب ترکمنستان نیز به دست بریداس افتاد. در سال ۱۹۹۵ برخلاف توقع شرکت‌های آمریکایی، صدور نفت از ذخیره کیمار به مقدار ۱۳۵۰۰ بشکه شروع شد. در ماه اوت همان سال، بریداس اعلان کرد که ذخایر بزرگ یشر به ۸۰۰ میلیارد مترمکعب می‌رسد. این خبر مثل بمبی بود که شرکت‌های آمریکایی را از خواب پراند.

چون ایران در تحریم اقتصادی شرکت داشت و شرکت گازپرام روس، کارشکنی فراوان در کار احداث لوله نفتی جدید از طریق روسیه به اروپا می‌کرد، کوتاه‌ترین و بهترین راه برای رساندن گاز قزاقستان به بحر هند و از آن‌جا به ژاپن و اروپا از میان دود و خاکستر افغانستان می‌گذشت. بریداس در شروع همان سال با وساطت شاهزاده فیصل ترکی، رئیس استخبارات (سازمان اطلاعاتی) سعودی، با همه جنگ‌جویان افغان (از جمله دولت آقای ربانی، جنبش شمال و خانم بوتو صدراعظم پاکستان تماس‌های مقدماتی گرفت. طرح بریداس مبتنی بر آن بود که با دادن پول و رشوه وفاداری و اطاعت همه فرماندهانی را که در مسیر راه لوله نفتی قرار دارند، خریداری شود. اما پاکستان که فراتر از منافع آنی اقتصادی می‌اندیشید و در پی بدست آوردن امتیاز درازمدت سیاسی نیز بود، پیشنهاد کرد که باید یکی از گروه‌های ستیزه‌جو آن‌قدر تقویت شود که دیگران را نابود و یا اقلاً فرمانبردار سازد و در آن‌صورت معامله با یک مرکز قدرت آسان‌تر و ارزان‌تر

خواهد بود. با وجود آن‌که در زیر فشار آمریکا، بوتو تمایل بسیار جدی به همکاری با بریداس نشان نمی‌داد، اما سازمان استخبارات نظامی پاکستان یا آی.اس.آی هم از خورجین و هم از آخور خورده، با هر دو شرکت نفتی بریداس و یونوکال همکاری لازم تدارکاتی را برای فراهم آوردن زمینه ملاقات و راضی نگهداشتن فرمانده‌های افغان و بررسی ... پروژه در داخل افغانستان انجام می‌دادند. تماس‌های رئیس بریداس، بلگرونی با اسلام‌آباد بالاخره مؤثر افتاد و در تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۹۵ صفرماد نیازوف رئیس جمهور ترکمنستان و خانم بوتو رسماً از بریداس درخواست کردند که زمینه‌های عملی احداث پروژه را بررسی و طرح رسمی آن را به هر دو کشور ارائه کند.

پروژه بریداس مبتنی بر احداث یک لوله نفتی با صرف ۲/۵ میلیون دلار به قطر چهار فوت و طول ۱۳۰۰ کیلومتر از ذخایر یشر (و در امتداد آن به ذخایر نفتی در چارجوی در شمال شرقی ترکمنستان) به تورغندی، هرات و سیوی در پاکستان است. سیوی مرکز شبکه لوله نفتی پاکستان و ذخیره اصلی گاز آن کشور است. طرح شامل امتداد لوله به هندوستان و بندر دریایی گوادر در جنوب پاکستان نیز می‌باشد.

برای انتقال گاز در طول این فاصله باید چهار کمپرسور ساخته شود. طرحی را که بعدها یونوکال ارائه کرده، شبیه این پروژه بود. لوله یونوکال از هرات به قندهار و از آنجا به ملتان در مرکز پاکستان می‌رود. هزینه لوله یونوکال نزدیک صد میلیون دلار است و اگر به هندوستان امتداد یابد، ایجاب ۶۰۰ میلیون دلار مصارف اضافی را می‌نماید.

در ماه اوت ۱۹۹۵ بریداس زیر نظر رئیس کل آن بلگرونی مذاکرات جدی با دولت ربانی، طالبان و ژنرال عبدالرشید دوستم را شروع کرد. در فوریه ۱۹۹۶ بریداس یک قرارداد همکاری ۳۰ ساله برای احداث لوله نفتی با دولت آقای ربانی امضا کرد و قرارداد و یا تفاهم‌های نظیر آن با نهضت طالبان و دوستم نیز بسته شد. چنانچه بعد از بروز اختلافات میان یونوکال و بریداس، مالکم هارلستون، که مسئول مذاکره با جناح‌های سه‌گانه افغان بود، در عشق‌آباد گفت که بریداس در فوریه ۱۹۹۶ با طالبان قرارداد بسته و امتیاز احداث لوله را به صورت اختصاصی کسب کرده است و در آخرین تماس که میان بریداس در پی سفر هیئت طالبان در ماه فوریه به بوئنوس آیرس، با جنگاوران افغان برقرار شد، هر سه گروه تأکید کردند که موافقت‌شان با بریداس هنوز هم معتبر است. موفقیت بریداس کنجکاو یونوکال را برانگیخت و پا به پای این انکشاف‌ها، یونوکال در واشینگتن فعالیت‌های سیاسی و (گردآوری) گروه هوادار برای افغانستان را ادامه در صفحه ۵

رقابت امپریالیست‌ها...

شروع کرد. در مارس ۱۹۹۵ ترکمنستان قرارداد احداث یک لوله نفتی کوچک را با ایران به امضا رسانید که باعث نگرانی جدی آمریکا شد. در آوریل ۱۹۹۵ Storbe Tolbott معاون پیشین وزارت خارجه آمریکا، هیئت بلندپایه‌ای از مامورین سازمان استخبارات مرکزی (سیا)، شورای امنیت ملی و وزارت‌های دفاع و انرژی را گماشت تا امتیاز تفحص و استخراج گاز را به یونوکال بدهد.

شرکت نفتی یونوکال که در آغاز شناخت محدودی از افغان‌ها و افغانستان داشت، با یک حرکت ماهرانه، با شاهزاده فیصل ترکی، (که از نفوذ زیاد در میان طالبان و مجاهدین برخوردار است) و جمع دیگری از عرب‌های سعودی صاحب نفوذ در میان جنگجویان افغان و مسئولین اطلاعاتی و نفتی تماس گرفته، برای احداث لوله نفتی افغانستان کنسرسیوم مرکب از یونوکال با سهم هفتاد درصد، شرکت سعودی دلتا با سهم ۱۵ درصد، گازپرام روسیه با سهم ده درصد و ترکمن روزگاز با سهم ۵ درصد ایجاد کرد. یونوکال از این رو به دلتا امتیاز شرکت در کنسرسیوم را داد که عربستان سعودی نفوذ گسترده در میان طالبان دارد. ریس شرکت دلتا، بدرالبیان، به خانواده سلطنتی آل سعود، مخصوصاً به وارث سلطنت، شاهزاده عبدالله بن عبدالعزیز بسیار نزدیک است. شرکت گازپرام روسیه را برای این که سر روس‌ها را هم به آخور نگهدارند، سهمیه محدود داده بود. سهم محدود کمپانی ترکمن روزگاز برای آن بود که مخالفان نیازوف را در داخل خاموش نگهدارند تا نگویند که نیازوف ملک را کاملاً به بیگانه فروخت.

بریداس در یک اقدام تلافی‌جویانه، شرکت سهامی جدید را ساخته در پی آن شد که از نفوذ عربستان سعودی در افغانستان استفاده کند. شرکت جدید با سهم مشترک شرکت سعودی به نام Nigharco ایجاد شد. رئیس این شرکت صالح ظاهر است که از مقربان شاهزاده فیصل ترکی می‌باشد. هیئت طالبان در راه بازگشت از بوئنوس آیرس در جده توقف و میهمان او بودند.

شرکت سعودی دلتا برای این که در کنسرسیوم یونوکال حضوری قوی در واشینگتن داشته باشد، یکی از دیپلمات‌های ورزیده کارآزموده در مسائل افغانستان، چارلز سانتوز، را که از سال ۱۹۸۹ بدین سو در سمت‌های مختلف از جمله معاون آقای محمود مستیری با مسائل افغانستان در تماس بوده است، استخدام کرد. چارلز سانتوز در پی شکست مصیبت‌بار طرح صلح سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۵، از سازمان ملل جدا شده بود. به گزارش روزنامه لوموند، دلتا در داخل افغانستان نیز پول زیادی را برای خریدن

وفاداری فرماندهان صرف کرده است.

فعالیت‌های چارلز سانتوز ظاهراً برای یونوکال بسنده نبود. از این رو در پی باز کردن دکان دوشنبه و ایجاد یک گروه مؤثر و جدید برای کار روی لوله نفتی افغانستان شده و رابرت اوکلی سفیر پیشین واشینگتن نزد مجاهدین در اسلام‌آباد و پس از آن نماینده مخصوص دولت آمریکا در سوماتالی، را استخدام کرد. رابرت اوکلی در آغاز تجاوز روس به افغانستان در پی‌ریزی و و پیاده کردن سیاست آمریکا در مورد افغانستان نقشی داشته است و با حلقه‌های افغانی‌هایی که در بیرون مرز به سر می‌برند، تماس گسترده‌ای دارد. اوکلی به یونوکال کمک کرد تا جمع بیشتری از افغان‌ها و آمریکایی‌های افغان، آمریکایی‌هایی که با مسائل افغانستان شناخت و تجربه داشتند از طریق دانشکده نبراسکا بخش افغانستان‌شناسی، به شرکت آن بپیوندند. که از آن میان نام زلمی خلیل‌زاد کارشناسی پرتجربه و آگاه به مسائل افغانستان که قبلاً در وزارت خارجه و مؤسسه تحقیقاتی بسیار پر پرستیژ RANI کار می‌کرد، آمده است. یونوکال همچنان جرالد بوردمن مسئول پیشین سازمان USAID یا مؤسسه معروف انکشاف بین‌المللی آمریکا را نیز استخدام کرد.

اولین تماس میان یونوکال و مقامات ترکمنستان در ۳ آوریل ۱۹۹۵ در هیسوستن، تکزاس، صورت گرفت. در آن نشست مقامات یونوکال به ترکمنستان پیشنهاد کردند که لوله نفتی افغانستان را با هزینه کمتر می‌سازد. بریداس که از علاقه آتی یونوکال به لوله نفتی افغانستان تعجب کرده بود، پیشنهاد کرد که لوله نفتی افغانستان مشترکاً به وسیله این دو شرکت ساخته شود. یونوکال چون تقریباً مطمئن بود که از طریق کاخ سفید می‌تواند به نیازوف فشار بیاورد، دست رد بر سینه بریداس زد و فعالیت‌های سیاسی و گروه‌هوادار در کنگره و کاخ سفید را افزون‌تر ساخت. یک سال بعد در اکتبر ۱۹۹۶ که آمریکا بار دیگر به منطقه علاقه پیدا کرده بود، یونوکال بمب بزرگ اقتصادی را که برای بریداس ساخته بود، به یک‌باره رورخت. در ۲۱ اکتبر رئیس جمهور ترکمنستان، صفر نیازوف، قرارداد را با یونوکال و دلتا در نیویورک بست که مطابق آن امتیاز ساختن لوله نفتی افغانستان به یونوکال داده شد. بریداس فوراً به نیازوف اعتراض کرد و یک هیئت بلندپایه بریداس به دیدن نیازوف به نیویورک رفت. حکایت جالبی است. گویند نیازوف به هیئت برافروخته بریداس گفت من این لوله نفتی را به یونوکال داده‌ام، شما می‌توانید در پهلوی یک لوله دیگر بکشید.

پا به پای بهبود روابط با یونوکال، دوستی نیازوف با بریداس به سردی گرایید. در دسامبر ۱۹۹۵ نیازوف صدور نفت بریداس از کیمار را قطع کرد و مدعی شد که

باید بر همه قراردادهای بریداس تجدیدنظر شود.

در فوریه ۱۹۹۶ در یک دادگاه آمریکا در هیسوستن، بریداس علیه یونوکال اقامه دعوا کرد و طالب جبران خسارت به ارزش چندین میلیارد دلار شد. دلیل اقامه دعوی بریداس مداخله غرض‌آلود یونوکال در صدور گاز از یشلر است. بریداس در همان ماه برعلیه ترکمنستان نیز در اتاق بازرگانی بین‌المللی اقامه دعوا نموده و خواهان میانجیگری شد. در دادگاه بریداس به قراردادهای رسمی با دولت ترکمنستان، دولت سرنگون شده آقای ربانی، استناد می‌کند، و یونوکال به قراردادهایی که میان افغانستان، ازبکستان، پاکستان، ترکمنستان و جنگاوران افغانستان امضا شده و امتیاز احداث لوله نفتی به یونوکال داده شده، تکیه می‌کند. در آوریل و اوت ۱۹۹۶ خانم رابین رافل دوبار در پی جلب هواداری از یونوکال به آسیای میانه رفت و با همه جناح‌های علاقمند منجمله جنگجویان افغان دیدار و خواهان همکاری آنها با یونوکال شد. باز هم حکایت جالبی از ملاقات یک دیپلمات بلندپایه آمریکایی با خانم بوتو است. که به شنیدنش می‌ارزد. در ماه مارس ۱۹۹۶ خانم بوتو طی دیدارش با یک دیپلمات آمریکایی از موضع بریداس مختصری دفاع نمود. دیپلمات آمریکایی که ناراحت شده بود، خانم بوتو و شوهرش را (که در رشوه‌ستانی از کفر ابلیس هم مشهورتر بود) متهم به رشوه‌ستانی از بریداس نمود. خانم بوتو چنان خشمگین شده که تقاضای معذرت‌نامه رسمی و کتبی از آمریکا را نمود، و آن معذرت‌نامه با تعلل تهیه و فرستاده شد.

بعد از آن که امتیاز احداث لوله نفتی به صورت اختصاصی به یونوکال داده شد، حضور بریداس در ترکمنستان غیرضروری جلوه می‌کرد. مخصوصاً با در نظر داشتن این که مصارف اداری بریداس برای بازنگهداشتن دفترهایشان در ترکمنستان به ماهانه یک میلیون دلار می‌رسید. اما بریداس این بهای گزاف را به امید جو لقمان پرداخته و چنانچه در خصلت بازی بزرگ نهفته است و فراز و فرود آن مدام نبوده است، باری با یک حرکت ماهرانه بار دیگر ترکمنستان و یونوکال را غافلگیر کرد.

در فوریه ۱۹۹۷ بریداس اعلام کرد که تمام لوله‌های نفتی ملی قزاقستان را خریده است و بعد از این آن را ترمیم و اداره خواهد کرد. گاز افغانستان فعلاً که لوله نفتی افغانستان در شاخ آهو و روی صفحه کاغذ است، از راه قزاقستان به روسیه و از آن جا به اروپا می‌رود. بریداس با کنترل لوله نفتی قزاقستان بار دیگر به گلولی ترکمنستان پا نهاده و صفرمراد را بار دیگر به زاری و نیاز نشانده است. از جانب دیگر در ۲۸ ژانویه امسال، اتاق بازرگانی بین‌المللی حکم نمود که ترکمنستان باید ادامه در صفحه ۶

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتاری

رقابت امپریالیست‌ها...

به بریداس اجازه صدور نفت از کیمار را بدهد. گرچه حکم اتاق بازرگانی بین‌المللی قدرت اجرایی ندارد و ترکمنستان می‌تواند آن را نادیده بگیرد، اما سر باز زدن از آن برای کشوری که در پی جلب سرمایه خارجی است بسیار سنگین خواهد شد.

در ماه مارس امسال طالبان به بریداس اجازه شرعی دادند که در کابل دفتر باز کند و هربار که آمریکا به دلیل نقض حقوق بشر برگردۀ طالبان سیخ می‌زند، طالبان مصاحبه تازه می‌کنند و مدعی می‌شوند که بریداس را بر یونوکال ترجیح می‌دهند. دفتر یونوکال در قندهار برای آماده ساختن پرسنل برای ایجاد لوله نفتی باز شده است.

بحث درباره نقش کشورهای مؤثر در بازی بزرگ دراز است و مجال پرداختن به آن در اینجا نمانده است. چند نکته بارز درباره هر کشور خدمت‌تان عرض می‌کنم. ترکمنستان به قول قاش مراد نازجان‌اف، وزیر معادن و صنایع آن کشور با داشتن ۶/۵ میلیارد تن نفت بر روی پنجمین ذخیره بزرگ گاز در جهان خوابیده است. این کشور با داشتن ۴ میلیون جمعیت خواب آن را می‌بیند که به زودی «کویت دوم» شود. اما سطح زندگی مردم این کشور چنان پایین و ثبات سیاسی چنان کم است که خطر قیام همگانی هر روز متصور است. در پایان ۱۹۹۵ آمریکا، ترکمنستان و ازبکستان را به حیث هم‌پیمانان منطقه‌ای‌اش برگزیده و قرقیزستان، قزاقستان و تاجیکستان در کنار مسکو ایستادند. در فوریه ۱۹۹۵ زمانی که نیازوف قرارداد ایجاد یک لوله نفتی را با جمهوری اسلامی ایران بست، آمریکا در پی آن شد که آن معامله را کان لم یکم سازد. اما سیاست‌پردازان وزارت خارجه به کاخ سفید اندرز دادند که اگر آن قرارداد لغو شود، نیازوف چنان درمانده است که ممکن است در اثر قیام همگانی سرنگون شود. ترکمنستان سالانه هشت میلیارد مترمکعب گاز از طریق ایران به ترکیه صادر می‌کند. چون لوله برای انتقال گاز هنوز درست نشده است، ترکمنستان در سرحد جنوب شرقی ایران به آن کشور گاز تحویل می‌دهد ایران از مرز غربی خود به ترکیه معادل آن را صادر می‌کند. ترکمنستان هنوز هم به شبکه لوله‌های نفتی قدیمی روسیه نیاز دارد و در ازای گاز که به کشورهای همسایه فقیر صادر می‌کند، پول چندان دریافت نمی‌کند.

ازبکستان بازار داغ سرمایه آمریکایی در آینده نزدیک خواهد بود. اسلام کریم‌اف از مسکو کاملاً فاصله گرفته است و در کنار آمریکا ایستاده است. دفتر سرمایه‌گذاری و تجارت آمریکا در تاشکند پیش‌بینی می‌کند که تا پایان امسال، ۶۰ شرکت آمریکایی در مجموع ۳ میلیارد دلار در ازبکستان سرمایه‌گذاری

خواهند کرد. در دو سال اخیر حجم داد و ستد میان واشینگتن و تاشکند هشت برابر شده است. تمایل ازبکستان به آمریکا آن‌قدر زیاد است که اسلام کریم‌اف صاف و پوست‌کنده خواهان توسعه ناتو به آسیای میانه است. این درخواست در پی دیدار فرمانده کل ناتو از منطقه تجدید شده و با واکنش بسیار تند مسکو که مخالف جدی گسترش ناتو در منطقه نفوذش است، مواجه شد.

ازبکستان با داشتن جمعیت ۲۲ میلیون، نه تنها از استقرار سیاسی برخوردار است، بلکه اقلیت‌های ازبک در اکثر کشورهای آسیای میانه، منجمله افغانستان، ازبکستان و ترکمنستان، سازمان‌دهی قوی و مؤثر دارند. از نقشی که اسلام کریم‌اف از طریق ژنرال دوستم در تنش افغانستان ایفا می‌کند، به آسانی نمی‌توان چشم پوشید.

آمریکا اسرائیل، پاکستان و ترکیه را تشویق به سرمایه‌گذاری در ازبکستان و ترکمنستان می‌نماید. پاکستان نه تنها به منابع انرژی آسیای میانه نیاز اقتصادی دارد، بلکه در صحنه سیاسی گمان می‌کند که در ازای کمک‌هایی که به مجاهدین کرده است، این حق «طبیعی» را بدست آورده که یک رژیم دست‌نشانده یا اقل‌گوش به فرمان در افغانستان داشته باشد. ذخایر گاز پاکستان که در سیوی قرار دارد تا سال ۲۰۱۰ میلادی به پایان می‌رسد. پروژه احداث لوله گاز از قطر و ایران به کراچی و اسلام‌آباد را هیچ منبع بین‌المللی تأمین نخواهد کرد. پاکستان به انرژی ارزان سخت نیاز دارد.

ایران طالبان و پروژه لوله‌های نفت و گاز را توطئه آمریکا پنداشته، گمان می‌کند که طراح این کار آمریکا، خزانه‌دار آن عربستان سعودی و پادوی آن پاکستان است.

چین به احداث لوله نفتی افغانستان خوشبین و علاقمند نیست. چین با همکاری شرکت ژاپنی میتسوبشی و کمپانی آکسون آمریکایی می‌خواهد «پروژه قرن» را برای کشیدن و رسانیدن گاز ترکمنستان به چین و ژاپن پیاده سازد. مطابق این طرح گاز در ترکمنستان از طریق لوله از قزاقستان و ازبکستان با صرف ۳۴ میلیون دلار در یک لوله نفتی کم‌نظیر هشت هزار کیلومتر مسافت را درنوردیده، به ژاپن سر می‌کشد. لوله افغانستان اگر گاز ترکمنستان را به کراچی برساند، می‌تواند نیاز ژاپن را از آن راه رفع ... سازد.

انگلستان به لوله نفت و گاز افغانستان بسیار علاقه دارد زیرا تصور می‌کند که اگر این لوله از راه پاکستان به هندوستان برود، میان پاکستان و هند یک نیاز متقابل را ایجاد می‌کند و امکان جنگ میان این دو مستعمره قدیم انگلستان را کاهش می‌دهد. هندوستان به انرژی آسیای میانه نیاز دارد و ارزان‌ترین راه آن از قلب سیوی

و ملتان در مرکز پاکستان می‌گذرد.

آمریکا در آسیای میانه با یک تیر چند نشان می‌زند. از یک طرف مانع آن می‌شود که شیر نفت و گاز آسیای میانه بدست خرس بیفتد، از طرف دیگر دم ایران را همچنان زیر پای خود داشته باشد، رژیم خودکامه ترکمنستان و ازبکستان را بر آریکه قدرت نگهدارد. از افغانستان جنگ‌زده لوله بزرگ گاز را که با یک بمب کوچک دستی منفجر خواهد شد، عبور دهد.

یونوکال حال در افغانستان همان نقشی را بازی می‌کند که زمانی آرامکو در عربستان ایفا کرد و از شبه جزیره عربستان کشور عربستان سعودی را ساخت (عربستان سعودی تنها کشور جهان است که از روی تخلص پادشاه آن نامگذاری شده است. آل سعود). آرامکو کیسه‌های زر را از چنگک دین آویخته، بنیادگرایی وهابی را با قدرت‌طلبی آل سعود با موفقیت درهم آمیخته و اساس یکی از بهترین هم‌پیمانان آمریکا در منطقه را گذاشت. □

لنین...

اکثریت شکننده خود پیشنهاد یلتسین را مبنی بر اینکه جسد مومیائی شده لنین را از آرامگاه وی در میدان سرخ مسکو دور کرده و در لنین‌گراد (سن پترزبورگ) زمان تزار-توفان (دفن کنند، رد کرد، یلتسین در فکر دور کردن جسد لنین از آرامگاه وی در میدان سرخ است. یلتسین از جسد مومیائی شده لنین نیز واهمه دارد. دوما بدرستی این عمل یلتسین را در قطعنامه خود یک اقدام سیاسی انتقامجویانه بشمار آورد. در همان جلسه آزادی مذاهب که دست‌آورد دموکراتیک انقلاب کبیر اکتبر در روسیه بود توسط قانون جدید مذاهب محدود شد.

این برای اولین بار نیست که به بزرگان مارکسیسم در روسیه حمله می‌گردد. اگر امروز بورژوازی نقاب از چهره برگرفته روسیه به بنیانگذار سوسیالیسم در روسیه حمله‌ور می‌گردد و می‌خواهد جسد مومیائی شده لنین را محو گرداند، دیروز این رویزیونیست‌های خروشچفی بودند که با حمله به «کیش شخصیت» رفیق استالین این معمار بزرگ سوسیالیسم که همه دشمنان طبقه کارگر عمیقاً نسبت به وی نفرت دارند، جسد مومیائی شده وی را از میدان سرخ ربودند و آتش زدند تا شاید نام وی را از خاطره‌ها حذف نمایند. نیکن فروپاشی امپراطوری مافیائی سوسیال امپریالیسم روس فقط صحت نظریات استالین بزرگ را ثابت کرد. حوادث در روسیه امروز ریشه در رویزیونیسم حاکم شده در شوروی سابق دارد که در چند دهه از کشوری سوسیالیستی و پیشرفته، مخروبه‌ای سرمایه‌داری ساخت. بدون برخورد به آن گذشته نمی‌توان از لنین

ادامه در صفحه ۷

لنین...

بنیانگذار سوسیالیسم دفاع کرد. دفاع از لنین بدون دفاع از استالین معمار سوسیالیسم و مدافع سرسخت و پیگیر لنینیسم مقدور نیست. این را طبقه کارگر روسیه فهمیده است و روز بروز بیشتر نقش خیانتکاران روزیونیسم برایش روشن می‌گردد.

برتولت برشت Bertolt Brecht نویسنده و شاعر بزرگ و کمونیست آلمانی در شعری بنام "کتیبه جاویدان" چنین نوشت:

"در زمان جنگ جهانی

در سن کارلو، سلولی از زندان ایتالیایی

لبریز از سربازان اسیر، مستان و دزدان

یک سرباز سوسیالیست، با قلمی نافذ رنگ، بر دیوار، نگاشت چنان

زنده باد لنین!

در سلول نیمه روشن، کاملاً بالا، به سختی دیدنی، لیک با حروف درشت گشته بود حک.

چو آمد به چشم نگهبان آن، فرستاد با سلطی گچ، رنگریزی را

تا کند پر، با قلم موی دسته بلند، آن نقش تهدید آمیز را چو رفت وی با گچ بر مسیر خطوط

بیامد بعد، در بالای سلول و این بار به گچ رنگ، چنان زنده باد لنین!

سرانجام، دوم رنگرز برفت بر تماش با پهنای قلم بطوری زمانی مستور گشت، لکن بوقت سحرگه دمامد که گچ، در آن دم به خشکی گرائید، کتیبه ز بطنش تراوید

زنده باد لنین!

پس آنکه آن پاسدار، بنائی مسلح به چاقو به جنگ کتیبه فرستاد

یکی ساعت، تراشید وی آن زنده یاد

چو وی را رسید پایان کار

به بالای سلول، کنون رنگ رفت

ولیکن عمیقاً اثر به دیوار دل، بمانید کتیبه شکست ناپذیر

زنده باد لنین!

حال بیاید برچینید که دیوار را!

سر داد سرباز آوای را."

توضیح

متأسفانه به علت تراکم مطالب ادامه چاپ سلسله مقالات «نبرد فرهنگ‌ها» در این شماره مقدور نشد. توجه شما را به دنباله این مقالات از شماره آینده جلب می‌کنیم.

چهره مزور...

پیش بینی می‌کرد که در ۱۹۵۶ در سراسر ویتنام انتخابات بعمل آید و وحدت آن کشور را تامین کند وزارت خارجه آمریکا که این راه حل را بسود خلق ویتنام و بزیان مطامع امپریالیستی می‌دید در آغاز ژوئیه ۱۹۵۴ به نمایندگان آمریکا چنین دستور داد: "چون تقریباً مسلم است که انتخابات به وحدت ویتنام تحت رهبری هوشی مین خواهد انجامید بسیار مهم است که انتخابات حتی المقدور به عقب بیفتد، به بعد از قرارداد آتش بس موکول شود... بسیار مهم است که از حالا تاریخی برای کار معین نگردد".

نخستین دستور عملیات مخفی بر علیه ویتنام شمالی بوسیله جان کندی داده شد، همان شخصی که خروشچف او را هوادار صلح می‌نامید و وی رویزیونیستهای جهان در مرگش عزاداری کردند. وی در ۱۱ مه ۱۹۶۱ بمنظور برهم زدن اوضاع ویتنام شمالی فرمان داد که اقداماتی بشرح زیرین انجام گیرد: نفوذ عمال و جاسوسان آمریکا در ویتنام شمالی و حفظ

رابطه با آنها از طریق نیروی هوایی که بوسیله مزدوران سیا اداره می‌شود، نفوذ نیروهای ویژه ویتنام جنوبی در جنوب لاوس، ایجاد "شبکه‌های مقاومت" در ویتنام شمالی بمنظور خرابکاری، فرو ریختن اوراق تبلیغاتی بر فراز خاک ویتنام.

در ۲۲ ژانویه ۱۹۶۴ ژنرال تایلور رئیس ستاد کل ارتش های آمریکا پیشنهادی داد باین مضمون: "بمباران هدف‌های اصلی ویتنام شمالی با استفاده از هواپیماهای آمریکائی در زیر نام و علامت ویتنام جنوبی". در فوریه همان سال امپریالیستهای تبهکار آمریکا در صدد توطئه‌ای برآمدند که دستاویزی برای بمباران کامل ویتنام شمالی باشد و در ۲ و ۴ اوت ۱۹۶۴ "حادثه خلیج تنکین" را بوجود آوردند. آنها ناوهای جاسوسی به سواحل ویتنام شمالی فرستادند، هدف‌های نظامی را زیر آتش گرفتند، حاکمیت ویتنام را نقض کردند و آنگاه به بهانه اینکه تعرض از جانب ویتنام شمالی بوده است بمباران صریح و کامل آن جمهوری سوسیالیستی را حق خود شناختند. در اکتبر همان سال طرح دیگری بمنظور ادامه تحرکات و صحنه سازی جدید تنظیم گردید و در فوریه ۱۹۶۵ نمایش گذاشته شد. موضوع طرح مذکور این بود که جمهوری ویتنام شمالی بر پایگاه آمریکائیه در پلی‌کو حمله آورده است و این امر بمباران جمهوری مذکور را از طرف آمریکا توجیه میکند.

"گزارش ماک‌نامارا" نشان می‌دهد که هر مرتبه که آمریکا در فاصله سالهای ۱۹۶۵ - ۱۹۶۸ بمباران بمباران ویتنام شمالی دست زده منظور دیگری جز

تسکین افکار عمومی آمریکا و جهان نداشته است. مثلاً در اواخر ۱۹۶۵ ماک‌نامارا به جانسون پیشنهاد کرد که بمباران ویتنام شمالی در مدت ۳۷ روز قطع شود و در توجیه پیشنهاد مذکور چنین نوشت: "بعقیده من، باید پیش از آنکه جنگ را چنین بسط دهیم افکار عمومی آمریکا و جهان را در نظر بگیریم." باین طریق هر متارکه بمباران ویتنام شمالی در واقع بمنظور تدارک تشدید آن و گسترش جنگ صورت گرفته است.

"گزارش ماک‌نامارا" - چنانکه نوشتیم - قریب هفت هزار صفحه است و هر صفحه گواه جنایتی است از جانب امپریالیسم آمریکا. البته جمهوری دموکراتیک ویتنام شمالی، جمهوری موقت ویتنام جنوبی و همه انقلابیون جهان بارها از این دسائس خونین پرده بر گرفته‌اند ولی اینک شرح ماجراها از زبان خود امپریالیسم بیان می‌شود و این امر در بیداری خلق آمریکا و سایر خلقهای جهان تأثیری نیکو خواهد داشت. بار دیگر این حقیقت جلوه می‌کند که از امپریالیسم جز درندگی، فتنه‌انگیزی و نادروستی و حيله‌گری نباید انتظار داشت. "ماک‌نامارا" نشان می‌دهد که امپریالیست‌های آمریکائی خلق آمریکا را فریفته و خون او و خون خلق ویتنام را یکجا ریخته‌اند. امروز نیز این فریب کاری ادامه دارد. نیکسون به تکمیل کار جانسون و کندی مشغول است. جنگ ویتنام به جنگ سراسر هندوچین تبدیل شده است. سیاست "ویتنامی‌کردن جنگ" و "تخلیه تدریجی ویتنام" از نوع همان دسائس و دروغ‌های بزرگی است که در هفت هزار صفحه "گزارش ماک‌نامارا" آمده است.

"امروز اوج جدیدی از مبارزه بر ضد امپریالیسم آمریکا در سراسر جهان بر پاست... تجاوزکاران آمریکائی که از غلبه در جنگ ویتنام و لاوس عاجز مانده‌اند کودتای ارتجاعی دارودسته لون‌نول - سیرماتا‌ک را بر پا کردند، بیشرمانه به کامبوج سپاه فرستادند و بمباران ویتنام شمالی را از سر گرفتند، و این امر مقاومت خشم‌آگین خلقهای هندوچین را برانگیخت... امپریالیسم آمریکا در عین حال که در خارج به کشتار دست می‌زند در داخل کشور خویش بکشتن سیدان و سیاهان مشغول است. اقدامات قهرآمیز فاشیستی نیکسون شعله‌های سوزان نهضت انقلابی توده‌ها را در آمریکا برانگیخته است... دولت نیکسون دستخوش دشواری‌های فراوان داخلی و خارجی است، با کشوری در بحبوحه آشتی روبروست و در دنیا منفرد شده است...

خلق‌های جهان، برای برانداختن تجاوزکاران آمریکائی و چاکران آنها متحد شوید!" (مائو تسه دون).

چهره مزور امپریالیسم در ویتنام

برای امپریالیسم آمریکا بیاید در ژوئن ۱۹۶۷ به مشاوران خود دستور داد که گزارشی در باره چگونگی درگیری جنگ ویتنام تنظیم کنند. علاوه بر معاون وزارت دفاع آمریکا قریب سی نفر از کارمندان لشگری و کشوری، مورخان و دانش گاهیان در این کار شرکت جستند و گزارش آنها در هفت هزار صفحه بنام "روابط ایالات متحده آمریکا با ویتنام در دوره ۱۹۵۴-۱۹۶۷" پس از برکناری ماک نامارا یعنی در تابستان ۱۹۶۸ پایان رسید. اما چون گزارش محرمانه مذکور از جنایتی تاریخی پرده بر می گرفت در گاو صندوق های کاخ سفید وزارت دفاع آمریکا پنهان گردید و حتی اعضای کنگره آمریکا نیز از آن با خبر نشدند تا آنکه اخیراً در اثر سراسیمگی و هراسی که فرمانروایان واشنگتن را فرا گرفته است، در اثر تضادهای درونی آنها و عوامل دیگر، گزارش بوسیله یکی از تنظیم کنندگانش در اختیار روزنامه نیویورک تایمز قرار گرفت و وی از ۱۳ ژوئن بانتشار مقالاتی در آن باره پرداخت. روشن است که چه ولوله ای در محافل امپریالیست های امریکائی افتاد. ولی کار از کار گذشته بود.

گزارشی که بنام "گزارش ماک نامارا" معروف شده حاکی است که امپریالیست های امریکائی از همان موقعی که هنوز امپریالیسم فرانسه در ویتنام استقرار داشت و پیش از گزارش ژنو (۲۷ آوریل ۱۹۵۴) در صدد مداخله در هندوچین بودند. یادداشت شورای امنیت آمریکا در ژانویه ۱۹۵۴ به رئیس جمهور توصیه می کند که "بمنظور تنظیم برنامه فعال نظامی، سیاسی و روانی که از جمله مشتمل باشد بر عملیات مخفی برای نابود ساختن نیروهای متشکل ویت مین تا اواسط ۱۹۵۵" به امپریالیسم فرانسه کمک نظامی شود. چون توطئه گران پیش بینی می کردند که جمهوری توده ای چین در برابر چنین تجاوزی ساکت نخواهد نشست در نظر داشتند که در این صورت به قطع راه های ارتباط حتی در خاک چین توده ای دست بزنند و به محاصره وی مبادرت جویند.

از آنجا که قطعنامه کنفرانس ژنو (۲۱ ژوئیه ۱۹۵۴)

ادامه در صفحه ۷

جراید از هانوی خبر می دهند که وزیر سابق دفاع آمریکا آقای "رابرت ماک نامارا" در کنفرانسی در ویتنام اظهار داشته که جنگ ویتنام اجتناب پذیر بود. "ارزیابی اساساً نادرست" هم از جانب رهبران آمریکا و هم از جانب ویتنام شمالی ها متأسفانه مانع از رسیدن به این مقصود شد. این سخنان آقای "ماک نامارا" در خاتمه کنفرانس دو جانبه ای بود که در هانوی، ۲۲ سال پس از پایان جنگ ویتنام تشکیل شده بود. چهار روز تمام سیاستمداران، لشگریان و دانشمندان در پشت درهای بسته به گفتگو نشستند و جنگ ویتنام را بررسی کردند. "ماک نامارا" اظهار داشت "هریک از دو ملت می توانستند به اهداف جغرافیای سیاسی خود، بدون ضایعات دهشتناک بشری، دست پیدا کنند، هم ویتنام می توانست به وحدت برسد و هم آمریکا می توانست از توسعه کمونیسم و هژمونی طلبی شوروی و چین در جنوب شرقی آسیا ممانعت کند". "ماک نامارا" اضافه نمی کند وحدتی را که وی انتظار دارد وحدتی نبود که خلق ویتنام برهبری هوشی مین خواهان آن بود. در این جنگ جنایتکارانه از سوی آمریکا، ۱/۵ میلیون ویتنامی و ۶۰.۰۰۰ امریکائی کشته شدند. آمریکا برخلاف همه معاهده های بین المللی و حقوق بشر خاک ویتنام را با بمبهای شیمیائی ناپالم بمباران کرد و مردم غیر نظامی را به قتل رسانید ولی نتوانست در اراده خلق قهرمان ویتنام خللی وارد کند. سلطنت پهلوی در آن روزگار از این اعمال جنایتکارانه بصورت مادی و معنوی حمایت می کرد. برای اینکه خوانندگان توفان این آقای "ماک نامارا" ی زاهد شده را بشناسند ما آنها را به مقاله ای از ارگان سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان مراجعه می دهیم که در ژوئیه ۱۹۷۱ مطابق تیرماه ۱۳۵۰ به چاپ رسیده است.

"از اسناد تبهکاری امپریالیسم آمریکا"

ماک نامارا وزیر اسبق دفاع آمریکا که یکی از گردانندگان جنگ جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا در ویتنام بوده است آنگاه که دورنمای شکست فزاینده بار آمریکا را دید از دولت جانسون کناره گرفت. وی در پایان وزارت خویش بمنظور اینکه شاید راه نجاتی

TOUFAN

توفان

Nr.34 Sep. 97

لنین زنده می ماند

"در مورد آموزش مارکس اکنون همان رخ می دهد که در تاریخ بارها در مورد آموزش های متفکرین انقلابی و پیشوایان طبقات ستمکش بهنگام مبارزه آنان در راه آزادی رخ داده است. طبقات ستمگر انقلابیون بزرگ را در زمان حیاتشان همواره در معرض پیگرد قرار می دادند و آموزش آنها را با خمشی بس سبانه، کینه ای بس دیوانه وار و سیلی از اکاذیب و افتراات کاملاً گستاخانه استقبال می نمودند. پس از مرگ آنها، کوشش هایی بعمل می آید تا بت های بی زبانی از آنان بسازند و آنها را باصطلاح تقدیس کنند، شهرت معینی برای آنان قائل شوند و در عین حال این آموزش انقلابی را از مضمون تهی سازند، برندگی انقلابی آنرا زایل نمایند و خود آنرا مبتذل کنند. در مورد یک چنین "عمل آوردن" مارکسیسم، اکنون بورژوازی و اپورتونیست های داخل جنبش کارگری با یکدیگر همدستانند. جنبه انقلابی این آموزش و روح انقلابی آنرا فراموش می کنند و محو و تحریف می نمایند به آن چیزی که برای بورژوازی پذیرا بوده و یا پذیرا بنظر می رسد اهمیت درجه اول می دهند و آنرا تجلیل می کنند..." (نقل از اثر جاودانی لنین تحت عنوان دولت و انقلاب).

آنچه برای بورژوازی اروپائی پذیرا بوده و از آن بوسیله عوامفریبی سود می جست برای بورژوازی نوکر صفت روسیه برهبری یلتسین قابل پذیرش نیست. علیرغم اینکه دوما (مجلس روسیه) در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۹۷ با

ادامه در صفحه ۶

سخنی با خوانندگان

نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا ستخراج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر